

امام مهدی علیه السلام باب فیض الهی

خلیفه خدا یا امام مهدی علیه السلام در این زمان، باب خداوند است و فیض الهی و وجود از او نازل می شود و روی گردانی از او، [به معنای] روی گردانی از خداوند سبحان، و انکار و تکذیب برتر بودن این بنده بر همه اهل زمین است؛ و علت برتری او این است که او با اخلاصش برای خداوند این شایستگی را یافت که سبب رساندن فیض الهی به زمین و اهل آن باشد و اگر او نبود زمین با اهلش نابود می شد؛ همان طور که از ائمه علیهم السلام روایت شده است.

اطاعت از امام مهدی علیه السلام در امور نمایان می شود؛ از آن جمله آماده شدن برای ظهور آن حضرت است؛ چه آماده کردن خود باشد یا جامعه، یا مهیا کردن شرایط برای امکان پذیر شدن حکومت او و برپایی شریعت الهی در زمین و انتشار عدالت و رحمت در میان بندگان.

سید احمد الحسن، کتاب «گزیده ای از تفسیر سوره فاتحه»، مبحث «روشنگری از عبادت و استعانت»



بررسی علمی مکان طوفان نوح

نماز و روزه در قطب

قسمت سوم

قسمت سوم

تقیه عذری برای ترک وصیت نیست؛ اتهامی که سید حسن سیدپورآذر

به امام صادق علیه السلام نسبت داد!

داستان ایمان صفاء العوادی

حاکمیت خدا دفاع از انسانیت است، نه جنگیدن برای به

سلطه رسیدن

سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.
۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.
۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن را [خلافت] به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»



فهرست



- مردی که امام بر سر او دست کشید | داستان ایمان صفاء العوادی.... ۳
- مروری بر نوشته‌های مخالفین | قسمت پنجم..... ۸
- بررسی علمی مکان طوفان نوح علیه السلام | قسمت سوم..... ۱۰
- حاکمیت خدا دفاع از انسانیت، نه جنگیدن برای سلطه..... ۱۲
- احکام تطبیقی، نماز و روزه در قطب | قسمت سوم..... ۱۴

هفته‌نامه زمان ظهور

شماره ۱۲۹، جمعه ۲۷ خرداد ۱۴۰۱،
۱۷ ذوالقعدة ۱۴۴۳، ۱۷ ژوئن ۲۰۲۲
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:

WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هرگونه برداشت از هفته‌نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.



مردی که امام بر سر او دست کشید...



**خاطرات بسیار زیبا،
خواندنی و آموزنده استاد
صفاء العوادی از همراهی
با سید احمد الحسن**

فرودگاه به استقبال ما آمدند و مستقیماً ما را به حسینه [انصار] بصره بردند. در بین خطبه رسیدیم. شیخ مقدس شیخ حبیب سعیدی خطیب بود. وارد حسینه شدیم و بین نمازگزاران جای گرفتیم. دیوار بیرونی حسینه از بلوک سیمانی بود، اتاق شیخ در آن از گِل ساخته شده بود، و محوطه‌ای که به وسیله ستون‌ها و شاخه‌های نخل پوشیده شده بود جای نماز بود. آن را به صُفّه رسول خدا ﷺ تشبیه کردم؛ همچنین در قسمت پشتی، اتاق گلین دیگری برای سکونت انصار بود، و نیز یک آشپزخانه ساده که آن هم از گِل بود.

پس از اتمام نماز، انصار دور ما جمع شدند. از آنان پرسیدیم و پاسخ‌هایشان بسیار قانع‌کننده بود. دیدیم با وجود اختلاف سطح علمی و تحصیلی، اما همگی عالم هستند. پس از آن به خانه یکی از انصار (برادر ابوعباس غانم) رفتیم. شب را در آنجا خوابیدیم و صبح از آنجا به سمت نجف به راه افتادیم. ظهر به

در سال ۲۰۰۵م و از طریق حاج عادل سعیدی - خدا توفیقش دهد- [ایمان آوردم]. او در آن زمان در امارات کار می‌کرد که دوستش دکتر عبدالرزاق دیراوی با او تماس گرفت و خبر دعوت یمانی را به او داد، و حاج عادل به آن ایمان آورد. او مرا به پایگاه اینترنتی دعوت در آن زمان راهنمایی کرد که یک سایت ساده بود.

از سایت بازدید کردم، تحت تأثیر وصیت قرار گرفتم و در منابع ذکر شده به دنبال آن گشتم و آن را یافتم. فهمیدم موضوع مهمی است و ناگزیر باید آن را دنبال کرد. در آن زمان کسی نبود که درباره دعوت از او سؤال کنم مگر خداوند سبحان، و از او پرسیدم و با [گواهی به] حقانیت دعوت‌کننده جواب مرا داد؛ سپس کتاب‌هایی به دستمان رسید که یقینم را بیشتر کرد و من و حاج عادل تصمیم گرفتیم برای دیدار با سید احمد الحسن به عراق برویم. روز جمعه به عراق رسیدیم. شماری از برادران در

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «یاران مهدی جوان هستند و شخص پیری در میانشان نیست، مگر مانند سرمه در چشمان و نمک در توشه؛ و کمترین توشه، نمک است.»
(غیبت طوسی، ص ۴۷۶)



می‌کند آرامش می‌یابد و با گشاده رویی برخورد

می‌کند. من و حاج عادل با ایشان راحت صحبت می‌کردیم و او احساس راحتی می‌کرد و احساس کردیم که بخشی از اندوهش رفت. سپس حاج عادل به سید گفت یکی از برادران به نام استاد شاکر همراه ما از بصره آمده و می‌خواهد شما را ببیند. او مدتی به سید ایمان داشت اما تا پیش از آن با سید دیدار نکرده بود.

سید از برادری که ما را پیش ایشان برده بود، یعنی سید رافد - که نام او در پالتاک سید بدر است - پرسید چرا همراه با ما، استاد شاکر را هم برای دیدار با ایشان نیاورده است.

با توجه به اهمیت این دیدار و عظمتش، حاج عادل برادرش را فراموش نکرده بود و از سید احمدالحسن خواست که او را به حضور بپذیرد، و سید بلافاصله به سید عادل فرمود چرا او را نیاوردی. سید رافد به ایشان گفت تقریباً ده برادر همراه ما از بصره آمده‌اند. سید فرمود چرا آن‌ها را نیاوردید. و به سید رافد گفت امیدوارم همه آنان را نزد من بیاورید.

وقتی ابوسجاد برایمان در یک سینی غذا آورد سید احمدالحسن سهم خودش را بین ما تقسیم می‌کرد. با سه انگشت و با لقمه‌های کوچک غذا می‌خورد و همیشه خوراکش کم بود.

از نکات مفید این دیدار این است که **وقتی**

درباره کسانی که آنان را «علما» می‌نامیدیم صحبت

می‌کردیم، سید گفت اینان عالم نیستند! عالم این

است و به سید علاء می‌الی اشاره کرد که در آن هنگام

خردسال بود و در [پذیرایی و] آوردن آب و غذا برای ما،

به ابوسجاد کمک می‌کرد. سید گفت این عالم است

چون حق را شناخته است و آنان حق را شناخته‌اند.

عبارتی را به یاد دارم که ایشان فرمود و من در آن زمان آن را نفهمیدم. ایشان به برادران گفت من ابوزینب را می‌شناسم (منظور از ابوزینب، خود صفاء العوادی است). وقتی از خوردن فارغ شدیم و بیرون آمدیم تا دست‌هایمان را بشویم، برادر ابومحمد تمیمی به من گفت این عبارت عادی نبود. حقیقتاً من هم معنای آن را نفهمیدم. همچنین سید محمد برادر سید احمدالحسن با ما صحبت کرد و گفت خدا خیرتان بدهد، سید دو روز است که غذا نخورده بود و امروز با شما غذا خورد.

هنگامی که همگی نشستیم سید احمدالحسن

حسینیة نجف رسیدیم که آن هم از گل بود. با آنان نماز خوانده و ناهار خوردیم و مدتی استراحت کردیم. تعداد ما تقریباً ۱۲ نفر بود که از بصره برای دیدار سید احمدالحسن به نجف آمده بودیم؛ وقت عصر یکی از برادران پیش من آمد و به من گفت تو و حاج عادل با من بیایید، و با ماشینش ما را به خانه برادر ابوسجاد در نجف برد. خانه ساده‌ای بود که برادرمان ابوسجاد با خانواده‌اش در آن ساکن بود. او معلول بود و از زمان کودکی از بیماری فلج اطفال رنج می‌برد و موقع راه رفتن از دو عصا استفاده می‌کرد.

پس از اندکی، نشسته بودیم که چهار مرد وارد شدند و بر ما سلام کردند، یکی از این مردان هیبتی داشت که به خدا قسم مانند آن را در طول زندگی‌ام در هیچ کس حس نکرده بودم، به‌طوری که وقتی با من و حاج عادل دست داد، مضطرب شدیم.

سپس همگی نشستیم و از هیبت این مرد، آرامش، مکان را دربرگرفته بود. لباس‌هایش بسیار ساده بود و نشستن او هم بسیار ساده بود، اما هیبتش ما را تحت تأثیر قرار داده بود. اندوه شدید در او پیدا بود، و نیز چنان که برادرش سید محمد بعداً به ما خبر داد ایشان بیمار بود و دو روز بود که لب به غذا نزده بود.

من و حاج عادل درباره موضوعات پیش‌پاافتاده صحبت کردیم و شاید در آن زمان در مقایسه با آنچه پس از آن از ایشان آموختیم ساده بود؛ [اما] دیدیم که با وجود تمام درد و اندوهش به ما نگاه می‌کرد و جواب ما را می‌داد؛ همان طور که پدر مهربان به فرزندان می‌نگرد. این موضوع به ما جرئت و جسارت بیشتری داد که با او صحبت کرده و از جایمان بلند شویم و در کنار ایشان بنشینیم. من از او خواستم یک چیزی از وسایل مخصوص خود را به یادگار به من بدهد. دیدم هرچه در جیب‌هایش بود بیرون آورد و هرچه انگشتر در دست داشت درآورد و پیش روی من قرار داد. فقط یک انگشتر برداشتم و تاکنون آن را نگه داشته‌ام. ایشان یک انگشتر هم به حاج عادل داد. او عدالت دارد حتی در هدیه دادن!

آری، سید احمدالحسن هرچه دارد به انصار می‌دهد.

سید هنگامی که انصار را می‌بیند که او را تجلیل

می‌کنند و هیبتش آنان را می‌گیرد ناراحت می‌شود، و

به کسی که با فروتنی و تقدیس با ایشان روبه‌رو شود

توجه نمی‌کند؛ اما در برابر کسی که با او راحت صحبت

سید احمدالحسن:

من آمده‌ام تا به حق گواهی دهم، و حق را می‌گویم؛ به همین منظور به دنیا آمدم و بر همین منهج از دنیا خواهم رفت؛ ان شاء الله!

(نامه هدایت)



است که داشته ایم و هنوز هم داریم.

همه دروسی که یاد گرفتیم بزرگ هستند و نمی توان این درس را بر شمرد؛ علوم اخلاقی که فیض ظاهری ایشان بر ماست در مقابل فیض باطنی و روحی است که بلافاصله پس از اینکه از ما جدا می شود احساس می کنیم. [نتیجه] هم نشینی یک ماهه یا حتی یک هفته ای با ایشان، چندین برابر چیزی است که از پدرم و مادرم و از زندگی فرا گرفته ام. آری، نسبت به افراد ساده و نیازمندان، استقبال و خوشامدگویی گرم تری داشت.

یک بار من و سید صادق حسینی و حاج عادل سعیدی و برادر حیدر خضیری برای دیدار ایشان رفتیم، و وقتی که در را برایمان باز کرد و به ما سلام کرد، همسایه اش آمد. آن همسایه، مردی فقیر با لباس کهنه و رنگ تیره [آفتاب سوخته] بود که نگاه به او سادگی بیش از حد را نشان می داد. به سید احمد الحسن سلام کرد و دیدیم که او را در آغوش گرفت و با گرمی و احترام زیاد و بسیار بیشتر نسبت به ما به او سلام کرد؛ در حالی که ما از سفر آمده بودیم و لباس های خوب داشتیم. آرزو کردیم کاش نصف این خوشامدگویی به این مرد برای ما می بود. به ما نگاه می کرد، طوری که گویا ما کتابی باز در پیش روی او بودیم. آنچه را به صلاح و فساد هریک از ما بود می دانست. گاهی به ما می گفت ما آل محمد با مردم بر حسب ظاهر سخن می گوئیم، اما هرکس امرش برایمان مهم باشد بر [اساس] باطنش و آنچه آشکار نکرده نیز با او سخن می گوئیم؛ و با هدف اصلاح ما، ما را به اموری خبر می داد که جز خدا و خودمان نمی دانست.

سید احمد الحسن گشایش مادی برایش مهم نیست؛ چون آن از قبل حاصل شده است و آنچه برایش مهم است رهایی نفس ها و گشایش در عوالم دیگر است. همیشه می فرمود بالاترین مقامات را بخواهید که دروازه برای رسیدن به آنچه محمد ﷺ رسیده، باز است. البته منظورش این است که واجب است هدفمان بسیار بزرگ باشد؛ چرا که کسی به مقام محمد و آل محمد ﷺ نمی رسد مگر خود آنان با اخلاصشان (درود بر آنان).

در یکی از روزها ایشان را پس از سفرم به سوریه دیدار کردم و دیدم گروه هایی از شاهین ها در آسمان پرواز می کنند. توسم خیر زدم، چون از ایشان یاد

شروع به صحبت با ما نمود و به سؤالات انصار پاسخ می داد. سؤالات بسیاری در موضوعات مختلف بود و بیشتر آن ها در موضوعات علمی بود. ایشان با نهایت سادگی و تواضع و فهماندن پاسخ می داد و آیات قرآن و روایات را به آسانی به یکدیگر ارتباط می داد. قرآن و روایات اهل بیت ﷺ در ذهن ایشان نقش بسته بود و هر آنچه برای روشن نمودن امر دین در هر مسئله ای به آن نیاز داشت از آن استخراج می کرد.

طرز نشستن او و علم و فروتنی و هیبت ایشان مرا به یاد آنچه درباره امام علی ﷺ خوانده و شنیده بودم می انداخت. با وجود فروتنی بسیار، هیبتش در دل ها نفوذ می کرد. علم ایشان را نمی توان توصیف کرد، اما وقتی دقیق ترین امور را شرح می دهد به آسانی و به شکلی روان و کاملاً دور از تکلف [و پیچیدگی] آن را می فهمی. در نگاه کردن و نیز در پاسخ دادن به سؤالات، نگاه او بین انصار جابه جا می شود [و به همه توجه می کند]، و همه آرزو دارند زمان متوقف شود تا از این فیض بهره ببرند.

سخن هیچ کسی را قطع نمی کند. به هر سؤال بیش از مقدار لازم پاسخ می دهد، هر چند سؤال ساده و سطحی باشد. هرگاه سؤال ناقص یا مبهمی می پرسیدیم ایشان در تکمیل و روشن نمودن آن سؤال ما را یاری می داد؛ سپس طوری به آن پاسخ می داد که به خدا قسم، گاهی به خاطر آنچه از فیض او می آموختیم اشک از چشمانمان سرازیر می شد.

دیروقت بود، ایشان برخاست و ما هم با او برخاستیم. سپس فرمود خانه ابوسجاد برای همه کافی نیست و ما به خانه ابوحازم می رویم. برخی از شما که می خواهند، با ما بیایند. مشخص نکرد چه کسانی با ایشان بروند. در هیچ جایگاهی کسی را بر دیگری ترجیح نمی داد و بین انصار عدالت داشت و به اختیار خودمان وا گذاشت، با آنکه همه ما می خواستیم همراه ایشان برویم. چون هرکس ایشان را ببیند دیگر طاقت دوری اش را ندارد.

اما سید محمد برادر امام گفت ابوزینب و حاج عادل برای مدت کوتاهی مهمان هستند و به زودی برخوانند گشت و بقیه اینجا هستند؛ پس ابوزینب و حاج عادل همراه ما بیایند. **امام فرمود: «بکیفکم» یعنی هرچور دوست دارید. این عبارت را سید احمد الحسن همیشه می فرماید و بزرگ ترین امتحانی**

سید احمد الحسن:

بدانید که دعوت شما همان دعوت پیامبران و اوصیاست. پس بدانید و شاهدانی بر مردم باشید، همان گونه که رسول خدا ﷺ بر شما شاهد است و عمل شما را خداوند، فرستاده اش، پیامبران، اوصیا و مؤمنان نظاره گر خواهند بود. (نامه هدایت)



روش‌هایی که نرم و خوشایند دل‌مان بود به ما یاد می‌داد. او راز کسی را فاش نمی‌کند و نشان نمی‌دهد که کار زشتی را که انصاری کرده می‌داند؛ اما درباره برخی امور نادرست در تعاملات اجتماعی یا امور علنی دیگر، نظرش را به صراحت و چه بسا با سخت‌گیری می‌گوید اگر از مسئولان یا نزدیکانش باشند.

یک بار به ما فرمود (و منظور خودش بود): هرکس با علی (علیه السلام) عمل کند برایش بهتر است که سرایدار و فزاش باشد تا اینکه مدیر باشد؛ چون او با سخت‌گیری بیشتری حساسی خواهد شد و بهتر است رختخوابش را هم با خودش به دفتر کارش ببرد؛ چون [در آن دستگاه و با سمت مدیریت] آسایش و راحتی نخواهد داشت (نقل به مضمون است و عین عبارت او نیست).

یک بار در خودرویی بودیم که مسافرانی را که از بغداد به کربلا برمی‌گشتند جابه‌جا می‌کرد. در صندلی آخر نشسته بودیم. ایشان نزدیک پنجره نشسته بود و در اکیپ پلیس‌ها، پلیس بداخلاقی بود که با افرادی که جلوی ما نشسته بودند برخورد بدی داشت و کارت شناسایی همه را با بداخلاقی می‌گرفت. هنگامی که به سید احمد الحسن رسید کارت شناسایی او را خواست. سید چنان نگاهی به او کرد که ترس او را فراگرفت و کارت شناسایی‌اش را درآورد و با حرکتی حاکی از ناراحتی شدید پیش روی آن پلیس گرفت. پلیس مبهوت شد و بی‌حرکت ماند. من کارت شناسایی‌ام را در آوردم که به او بدهم (چون کارت شناسایی همه افراد پیش از ما را خواسته بود) اما او فقط اشاره کرد و نتوانست بگوید که نیازی به دیدن کارت شناسایی من ندارد. این رفتاری است که دیدم، هنگامی که یک نفر پیش ایشان با تکبر و فخر فروشی رفتار می‌کرد.

در دستش یک تسبیح سیاه ۱۰۱ دانه‌ای بود که با آن خدا را تسبیح می‌گفت. بسیار می‌شنیدم که پس از هر نماز سوره فاتحه و تسبیحات حضرت زهرا و برخی دعاها را می‌خواند؛ سپس سجده شکر به جا می‌آورد و کمترین چیزی که در آن [سجده] می‌گفت، سه بار «الحمد لله» و سه بار «الشکر لله» و سه بار «استغفر الله» بود.

ایشان به زنان باحجاب یا حتی بی‌حجاب نگاه نمی‌کرد؛ اما به همه احترام می‌گذاشت و به کسی توهین نمی‌کرد و به کسی سخت نمی‌گرفت و

گرفته بودیم که شاهین توسم خیر دارد. از آنچه دیده بودم به ایشان خبر دادم. فرمود این‌ها شاهین نیستند، شاهین به صورت گروهی پرواز نمی‌کند، بلکه این‌ها عقاب هستند و توسم مرگ دارند. این سخن در سال ۲۰۰۷ بود.

بسیاری از برادران انصار عراقی در ارتباط با دعوت، در سوریه زندانی شدند، و نیز برادران سوری انصاری در ارتباط با دعوت زندانی شدند، و این روند دعوت‌های الهی است که ناگزیر باید در آن‌ها درد و نگرانی و ترس باشد؛ اما ناگزیر باید حذری که به تبلیغ ضرر نزن داشته باشیم، و ناگزیر باید به حفاظت از خودمان در حد امکان و عدم بی‌باکی، و از آن طرف هم خودداری از خوابیدن و رها کردن تبلیغ، اهتمام داشته باشیم.

بیشترین چیزی که به دعوت‌های الهی آزار و ضرر می‌رساند اختلاف و منازعه و تفرقه است. ایشان

همیشه ما را از این موضوع برحذر می‌داشت و خودش شخصاً برای حل مشکلات بین مؤمنان جدیت داشت و نمی‌پذیرفت که با هیچ انصاری با خشونت برخورد کنیم حتی اگر خطا کرده باشد؛ به همین دلیل می‌بینید که دشمنان، جیره‌خواران خود را موظف کردند به گروه‌گروه کردن و فروپاشی دعوت؛ و «ریات سود» و غیره را ایجاد کردند؛ اما خداوند نمی‌پسندد جز آنکه نورش را کامل کند.

نسبت به مردم و انصار تازه‌مؤمن یا کسانی که به ایشان نزدیک نبودند مهربان بود؛ اما نسبت به کسانی که به ایشان نزدیک بودند سخت‌گیر بود. کسی را که در کارش منظم و جدی بود دوست داشت. به نظم بسیار اهمیت می‌داد. **بیشترین چیزی که او را ناراحت می‌کرد بی‌برنامگی و آماده نکردن کار بود و همیشه می‌گفت کسی که چیزی را می‌خواهد باید مقدماتش را فراهم کند.** طبیعتاً او بر افعال ما آگاه است و هر

خطا یا گناهی او را اندوهگین می‌کند. به خدای بزرگ قسم می‌خورم از زمانی که از او جدا شده‌ام هیچ چیزی در این زندگی برایم معنا ندارد؛ و همه اوقاتم غمگین و پریشان است.

سید به گونه‌ای رفتار می‌کرد که گویا گناه گناهکاران را نمی‌داند و با کسی که به سبب گناهش از او خجالت می‌کشید با رحمت بسیاری برخورد می‌کرد. کسی را از رحمت خدا نومید نمی‌کرد، حتی کسانی که برگناهان کبیره اصرار و پافشاری دارند.

به یاد ندارم که شوخی کند، گرچه گاهی حق را با

سید احمد الحسن:

خدا را اطاعت کنید، به سوی خدا رهسپار شوید، در ملکوت آسمان‌ها نظاره کنید و از ملکوت آسمان‌ها بشنوید، گل را بشوید و خود را پاک گردانید و به خداوند گوش بسپارید که او از دیرباز در همه چیز با مردم سخن گفته و می‌گوید، اما مردم نمی‌شنوند.

(نامه هدایت)

طبیعتاً آنان انتظار نداشتند که این دعوت رشد کند و به جایی که اکنون رسیده، برسد؛ اما درباره سید [باید گفت] هیچ یک از کسانی که ایشان مشخص کرده [و از آن ها درخواست مناظره کرده] بود، جرئت مناظره با ایشان را نداشتند؛ اما مناظرات زیادی بین انصار پیرو او و دیگران انجام شد.

هنگامی که از ایشان درخواست معجزه کردند به دستور امام مهدی (علیه السلام) به آنان پاسخ داد و فرمود آماده ام آنچه را شما می خواهید ارائه کنم، اما به شرط اینکه نگوئید سحر و جادوست؛ و هیچ کس جواب او را نداد.

از انصار پیش از خود شنیدم که سید به آنان گفته بود اگر می خواهید آقای خویی را برایتان زنده می کنم اما آنان [مخالفان] خود را به نادانی و بی اطلاعی زدند.

بخشی از یک گفت و گو در یکی از گروه های فیس بوک

منبع: داستان ایمان سید صفاء العوادى (با تغییراتی) از لینک های زیر:



با همه مهربان بود. دقت کنید که نگفتم صحبت نمی کرد، بلکه گفتم نگاه نمی کرد و از نگاه به هر شکل، اجتناب می کرد.

سید از هر چیزی توسم می گرفت و می فرمود که هیچ چیزی بیهوده نیست. گاهی که در حال مطالعه متن یا مطلب یا چیز دیگری بود می گفت چرا چشمم به این افتاد؟ حتماً باید اینجا توسمی داشته باشد. می فرمود خداوند با همه چیزهای اطرافمان با ما سخن می گوید.

• مجری: از برخی برادران شنیدم که سید احمد الحسن روی سر شما دست کشیده است؟
بله درست است. من از ایشان خواستم که روی سرم دست بکشد و ایشان دستش را روی سرم گذاشت و [چیزی] خواند؛ سپس دستش را بر پشتم گذاشت و باز هم [چیزی] خواند.

• مجری: برخی از برادران پرسیده اند آیا سید پیش از اینکه انصارش را در عالم خارج ببیند آنان را می شناسد؟

ماجرایی را برایتان بازگو می کنم که یکی از برادران به من گفت و گفتنش در اینجا مفید است. برادران در سفر بودند و امام همراه آنان بود. ماشینشان در جایی خراب شد. نسخه هایی از بیانیه یمانی را به همراه داشتند. در این هنگام سید برخلاف معمول نسخه ای از آن بیانیه را گرفت و به شخصی داد. او گفت خواندن بلد نیست. سید گفت اشکال ندارد، همراهت داشته باش. [بعداً معلوم شد] این مرد با شیخ ابوجعفر هم محله بود. این بیانیه به دست او رسید و او آمد و درباره یمانی تحقیق کرد و ایمان آورد. پاسخ آن است که سید دوستان خود را می شناسد؛ اما او حکیم است و آن گونه که خداوند سبحان می خواهد رفتار می کند و ما به حکمت ایشان آگاهی نداریم.

• مجری: در زمانی که شما با سید احمد الحسن دیدار داشتید وضعیت مردم و علمای بی عمل و واکنش آنان در برابر سید چگونه بود؟
متکبر بودند و نمی خواستند بشنوند و وقتی با آنان بحث می کردیم سروصدایشان درمی آمد. به خاطر تکبر و غرور نمی پذیرفتند کسانی که آنان را پست و سفیه می پنداشتند با آنان بحث کنند؛ مگر عده کمی از آنان.

سید احمد الحسن:

به آنچه از ملکوت آسمان ها می شنوید و آنچه در ملکوت آسمان ها می بینید گواهی دهید، مردم را با حق آشنا کنید، آنان را به حق دعوت کنید و همگان را به سفره ای که از آسمان فرود آمده است دعوت کنید.

(نامه هدایت)



تقیّه عذری برای ترک وصیت نیست؛ اتهامی که سید حسن سید پورآذر به امام صادق (علیه السلام) نسبت داد

به قلم: محمد شاکری

مروری بر
نوشتته های
مخالفین
(قسمت پنجم)

است که امانت الهی را به اهلش واگذار کنند؛ یعنی هریک از ائمه (علیهم السلام) امامت و وصایت را به امام بعد از خودش تحویل دهد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ (خدا قاطعانه به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش بازگردانید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید). (نساء، ۵۸)

روایات متعددی از اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیر این آیه شریفه وارد شده است که منظور از این آیه خودشان هستند که باید امانت وصایت را به امام بعد از خویش تحویل دهند. (رک: کافی، ج ۱، ص ۲۷۷)

آیا رواست که امام صادق (علیه السلام) با فرزندش چنین کاری کنند در حالی که از پدرشان امام باقر (علیه السلام) آموختند که باید به امام بعدی وصیت شود؟

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: «پدرم امانت های امامت را به من داد؛ بدین گونه که وقتی موقع وفاتش رسید به من گفت: برایم شاهدانی حاضر کن. من چهار نفر از قریش را به عنوان شهود آوردم... پس پدرم به من گفت که بنویس:... محمد

در ادامه بررسی شبهات مخالفین، به سخنی بس ناصواب و اتهامی بزرگ به مقام اهل بیت (علیهم السلام) می رسمیم که به نمایندگی از مخالفین دعوت یمانی، از زبان سید حسن سید پورآذر خارج شد و سپس توسط همراهانش تأیید و پوشش داده شد. او طی کلیپ هایی که منتشر کرد و البته توسط انصار پاسخ داده شد به این مسئله پرداخت که ممکن است در برخی مواقع همچون زمان تقیه، نص و وصیت رها یا مشتهبه شود و از علامت بودن خارج گردد و در نتیجه در این مواقع برای شناخت حجت خدا باید به سراغ شاخه های دیگری غیر از نص و وصیت برویم. وی برای این سخنش به وصیت امام صادق (علیه السلام) استناد کرده است و مدعی شده است که ایشان (علیه السلام) به صورت اختصاصی به فرزندش موسی کاظم (علیه السلام) وصیت نکرد؛ بلکه در کنار امام کاظم (علیه السلام) به کسان دیگری همچون خلیفه عباسی و حاکم مدینه و عبدالله و حمیده نیز وصیت کرد.

آیا امام صادق (علیه السلام) فرزندش موسی کاظم (علیه السلام) را بدون نص و وصیت رها کردند و صرفاً در ظاهر، وصیتی مشترک برایشان قرار دادند که عملاً فایده ای برایشان نخواهد داشت؟! در حالی که خداوند متعال در قرآن کریم بر ائمه (علیهم السلام) واجب کرده

سید احمد الحسن:

نص غیر مستقیم از خلیفه گذشته نیز شخص منصوب علیه را تعیین می کند؛ به شرطی که ویژگی ها و راهنمایی هایی در خود نص یا نصوص دیگر باشد که مانع انطباق نص بر غیر از یک نفر هنگام ادعا باشد؛ مانند وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را به «نوشتار بازدارنده از گمراهی برای متمسکانش» وصف کرده است.

(عقاید اسلام، مبحث نص غیر مستقیم از خلیفه گذشته برای شخص برگزیده منصوب علیه)

فرمود: «آری، پدرم در زمانی بود که مانند این زمان نبود (یعنی در این زمان باید تقیه کرد)». به حضرت عرض کردم: هرکه به این جواب قناعت کند، لعنت خدا بر او باشد. حضرت را خنده سختی گرفت؛ سپس فرمود: «ای اباعماره، به تو خبر می‌دهم که وقتی از منزل بیرون آمدم به فلان پسر وصیت کردم و در ظاهر پسران دیگر را هم با او شریک کردم؛ ولی در باطن و خلوت تنها به او وصیت کردم...». سپس موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: ای یزید، این مطالب نزد تو امانت باشد. جز به آدم عاقل یا بنده خدایی که او را راست گو تشخیص دادی مگو، و اگر از تو گواهی خواستند گواهی بده؛ چون خدای سبحان می‌فرماید: **خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش برسانید**؛ همچنین به ما فرموده است **(کیست ستمکارتر از آن که شهادت خدا را نزد خویش پنهان کند؟) ...** موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: «مرا امسال می‌گیرند و امر امامت با پسر من علی است که هم‌نام دو علی (از امامان گذشته) است: علی اول، علی بن ابی‌طالب علیه السلام و علی دوم علی بن الحسین علیه السلام است.» **(کافی، ج ۱، ۳۱۴)**

تنها با همین روایت می‌توان این اتهام را از چهره امام صادق علیه السلام زدود؛ زیرا هم اشاره شده است که ایشان در پنهان بر موسی بن جعفر علیه السلام وصیت کردند و بر آن شهود گرفتند و هم خود امام کاظم علیه السلام بر فرزندش علی بن موسی علیه السلام وصیت کرد و راوی را شاهد بر آن گرفت که به وقتش شهادت دهد. در نتیجه این اتهام، اتهامی بس بزرگ و ظالمانه است که بگویند امامی از ائمه علیهم السلام از روی تقیه به امام بعد از خودش وصیت نکرده و در این امر مهم، ایشان را با اغیار مشارکت داده است؛ در حالی که در روایات متعدد وارد شده است که خداوند متعال عنایت فرموده و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را به وصیت اختصاص داده است و دیگران را در این امر نصیب و بهره‌ای نیست:

معاویه بن وهب گفت از امام صادق علیه السلام اذن دخول گرفتم و او به من اذن داد؛ پس در کلامی از او شنیدم (در حال مناجات): «ای کسی که ما را به وصیت اختصاص دادی، و علم گذشته و آینده را به ما بخشیدی، و قلوب مردم را به سمت ما متمایل کردی، و ما را وارث پیامبران قرار دادی.» **(بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۲۹)**

بن علی به جعفر بن محمد وصیت کرد... پس از آن به شهود گفت: حالا بروید. من بعد از اینکه شهود رفتند به پدرم گفتم: این چه کاری بود که بر وصیتم شاهد گرفتی؟ فرمود: ای پسر من، دوست نداشتم که تو مغلوب شوی و درباره تو بعد از من گفته شود که به تو وصیت نشده است؛ پس خواستم که برای حجت و دلیلی به جای بگذارم.» **(کافی، ج ۱، ۳۰۷۹)**

سید احمد الحسن در این باره اشاره می‌کند که

از وظایف مهم هر امامی این بوده است که شرایط را برای وصایت و امامت امام بعدی فراهم کند و این وظیفه اول و واجب هر امامی است؛ در نتیجه گاهی اوقات برای انجام این فرمان الهی لازم است تا امام حاضر، سکوت کند و با این کار از جان امام بعدی محافظت کند و با توجه به شرایط هر زمان، تصمیم صحیحی را برای ادای این امانت اتخاذ کند.

(عقاید اسلام، ص ۹۴)

ایشان روایتی را در این باره ذکر می‌کند که به خوبی نشان می‌دهد در بعضی از اوقات ممکن است امامی به صراحت و در ظاهر به امام بعد از خویش به صورت انفرادی وصیت نکند؛ اما در باطن و در خفا به ایشان وصیت کرده و اشخاص معتمدی را بر این امر شاهد گرفته است تا به وقتش بر وصایت ایشان شهادت دهند:

یزید بن سلیط زیدی (که کنیه‌اش اباعماره است) گوید: در بین راهی که به عمره می‌رفتیم به موسی بن جعفر علیه السلام برخوردیم و عرض کردم: قربانت گردم، این مکان را که ما در آن هستیم به یاد می‌آورید؟ فرمود: «آری، تو هم یادت می‌آید؟» عرض کردم: آری، من و پدرم شما را در اینجا ملاقات کردیم و امام صادق علیه السلام و برادران شما هم بودند. پدرم به امام صادق علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم فدایت، شما همه امامان پاک هستید، ولی کسی را از مرگ گریزی نیست. به من مطلبی بفرمایید که به فرزندم بازگویم تا گمراه نشود. فرمود: «آری ای اباعبدالله (کنیه پدر زید است) اینان پسران من هستند و این سرور آنهاست (و به شما اشاره کرد). اوست که حکم و فهم و سخاوت و شناسایی احتیاجات و اختلافات مردم را در امر دین و دنیایشان می‌داند و اخلاق و پاسخ‌دادنش نیکوست، و او دری از درهای خداست...». یزید گوید به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: مانند خبری که پدرت امام صادق علیه السلام به من فرمود، شما هم بفرمایید. امام

سید احمد الحسن:

از جهت عقلی و قرآنی و روایی ممکن نیست مدعی باطلی ادعای نص تشخیصی الهی موصوف به «بازدارنده از گمراهی برای متمسکانش» را بکند؛ یعنی این نص، از ادعای دیگران محفوظ است تا وقتی که صاحبش مدعی آن شود.

(عقاید اسلام، مبحث نص غیرمستقیم از خلیفه گذشته برای شخص برگزیده منصوب علیه)

بررسی علمی مکان طوفان نوح علیهم السلام

قسمت سوم

بررسی علمی روایت
احمد الحسن از طوفان

است؟!

طبق شواهد علمی، پاسخ مثبت است. علت خالی بودن خلیج فعلی، کاهش سطح آب دریاها و اقیانوس‌ها به دلیل عصر یخبندان بوده است؛ در اثر کاهش دما، بخشی از آب‌های زمین به جای آنکه به صورت مایع در اقیانوس‌ها باشد به صورت یخ جامد در یخچال‌های طبیعی انباشته شده بودند.

در ۲.۶ میلیون سال گذشته، سیاره ما بیش از ۵۰ عصر یخبندان را به خود دیده است؛ و از جمله عوامل این یخبندان‌ها می‌توان به موقعیت زمین در منظومه

داستان طوفان باشد.

سید احمد الحسن این مکان را خلیج کنونی در جنوب ایران و جنوب شرق عراق معرفی کرده‌اند.

محلّی که طبق شواهد علمی حدود ۱۵ الی ۸ هزار سال پیش از میلاد، تّهی از آب و یک دره و گودال حاصلخیز بوده است.

وقتی گفته می‌شود مکان طوفان، خلیج فعلی بوده است یعنی اولاً در گذشته خالی از آب و محل سکونت قوم نوح بوده و ثانیاً بر اثر سیل و طوفان بعدها پر از آب شده است.

اما آیا به راستی خلیج کنونی، روزگاری یک دره حاصلخیز بوده

در این بخش به بررسی شواهد تاریخی و زمین شناسی روایت سید احمد الحسن از طوفان نوح می‌پردازیم.

طبق مطالب گذشته مشخص شد طوفان سراسری و فراگیر نبوده است؛ به گونه‌ای که کل سطح زمین را تا ارتفاع پانزده ذراع بالاتر از کوه‌ها بپوشاند؛ بلکه اگر این طوفان واقعی بوده باشد محلّی و منطقه‌ای بوده است؛ یعنی در بخش خاص و محدودی از زمین روی داده است؛ پس باید دنبال مکانی باشیم که هم در آن سیل و طوفان رخ داده باشد و هم منطبق بر روایت‌های موجود از

سید احمد الحسن:

پس از آنکه «جورج اسمیت» از کارکنان موزه بریتانیا، لوحه یازدهم منظومه گیلگمش را کشف کرد و رموز آن را گشود، معلوم شد داستان طوفان نوح که در تورات آمده، ساخته و پرداخته ذهن نویسندگان آسفار تورات نبوده است.

(توهم بی‌خدایی، فصل پنجم)

این دره، روزگاری قبل از طوفان زندگی می کردند و احتمالاً تمدنی در آن مناطق شکل گرفته که با ورود و بالا آمدن سطح آب در خلیج، بقایای آن به زیر آب رفته است. تصاویر زیر که از کتاب «جهان زیرین: منشأ اسرارآمیز تمدن» نوشته گراهام هنکاک است نشان دهنده زمان پُرشدن دره از آب است. البته باید توجه داشت دوره های زمانی مندرج در تصاویر، تقریبی است.



شمسی و اثرات محلی مثل میزان دی اکسید کربن در اتمسفر زمین اشاره کرد.

آخرین عصر یخبندان در زمین از حدود ۱۱۵ هزار سال پیش تا حدود ۱۱ هزار سال قبل رخ داده است؛ پس از پایان یافتن عصر یخبندان، با افزایش دما و ذوب شدن یخ ها، یخچال های طبیعی عقب نشینی کرده و سطح آب اقیانوس ها و دریاها افزایش پیدا کرد؛ به گونه ای که در طول ۱۸ هزار سال گذشته سطح دریاها حدود ۱۲۰ متر افزایش پیدا کرده است.

در حدود ۱۸ هزار سال پیش در جنوب ایران و عراق، جایی که امروزه به نام خلیج فارس می شناسیم، خلیجی وجود نداشت؛ بلکه دره و گودالی بسیار بزرگ بوده است که رودخانه پهنور آروندرود به آن می ریخته و در عمیق ترین بخش های آن، دریاچه ها و برکه هایی دارای آب گوارا وجود داشته است؛ زیرا از آب های شیرینی که از شمال می آمده پر شده بودند.

پس از پایان آخرین عصر یخبندان در حدود ۱۱ هزار سال پیش، و ذوب شدن یخ های قطبی و بالا آمدن آب اقیانوس ها و دریاچه های آزاد، سطح دریای عمان نیز بالا آمده و از طریق تنگه هرمز، آب به درون دره جاری شده و به تدریج، به شکلی که امروز می بینیم درآمده است.

پس زمانی خلیج فعلی، یک دره حاصلخیز بوده است. جایی مناسب برای هوموساپینس های مهاجر از آفریقا؛ و هیچ مانعی وجود ندارد که بپذیریم آن ها در

منبع:

سید احمد الحسن، توهم بی خدایی، ترجمه فارسی، فصل ۵.

سید احمد الحسن:

داستان طوفان بابلی نیز اصل و منشأ سومری دارد. در سال ۱۹۱۴ «ارنوپول» قطعه ای را که یک سوم پایین یک لوح شش ستونی از مجموعه «نیپور» موزه دانشگاه پنسیلوانیا است، منتشر کرد. مضمون این لوحه بیشتر مربوط به داستان طوفان است.

(توهم بی خدایی، فصل پنجم)

حاکمیت خدا دفاع از انسانیت است، نه جنگیدن برای به سلطه رسیدن!

به قلم دکتر زکی صبیحاوی

ترجمه: سید علاء علوی

حاکمیت در پیشگاه الهی، دین است نه جنگ برای سلطه گری
یا حکومت داری دنیوی؛ در حالی که خداوند می فرماید: **﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾** (در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست). (بقره، ۲۵۶)
گروهی دیگر می پندارد امام علیه السلام آنچه را که مردم قبول کردند

دهند. گروهی خود را در موضع استضعاف قرار دادند در مقابل تعداد زیادی که از موضوع درکی ندارند و قائل به این هستند که نزاع بر سر سلطه بوده است. به همین دلیل می بینیم برخی مسلمانان اعتقاد دارند به امام علیه السلام وصیت شده و باید برای تصاحب کرسی خلافت دست به قبضه شمشیر برد و هزینه این اقدام هرچه باشد مهم نیست؛ اما از این مسئله غافل اند که

بدون شک موضع گیری امام علی علیه السلام در قبال سقیفه و حکومت برگرفته شده از آن، همه متفکران را متحیر ساخته است و تا به امروز بسیاری از پژوهشگران در شئون اسلامی که میل و گرایش خود را به اسلام اعلان می کنند، از این موضوع احساس ناراحتی می کنند و درصدد توجیه موضع گیری امام برآمدند و خود به خوبی می دانند که این توجیهات حتی برای خودشان قانع کننده نیست؛ حال چگونه دیگران را قانع کنند! ولی در قبال این اتفاق تلخ که امام علیه السلام امت را در مواجهه با آن قرار داد کاری نمی توانند انجام

سید احمد الحسن:

بدیهی است که حاکمیت خالق که تجلی قدرت او بر تمام مخلوقات است، بالاترین انواع حاکمیت و محکم ترین ولایت است. از مشتقات این ولایت الهی و حاکمیت ربّانی، ولایت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

(سرگردانی یا راه به سوی خدا)



می‌کوبیدند تا حق را برای آن‌ها روشن کنند و سخن خداوند تحقق یابد: ﴿... لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ (تا هرکس هلاک می‌شود، از روی دلیلی روشن هلاک شود، و هرکس حیات می‌یابد، از روی دلیلی روشن حیات یابد...) (انفال، ۴۲)

بعد از اینکه حق از باطل روشن شد دیگر مردم حجتی برای یاری‌دادن و دوری از وارث دین الهی بعد از پیامبر ﷺ ندارند؛ بلکه این‌گونه، بهره‌مندی خود را از دست دادند و در حق این دژ مستحکمی که پیامبر به یادگار گذاشتند کوتاهی کردند و به سلطه‌گرویدند و به‌شکلی به دنیا روی آوردند و وصیت پیامبر ﷺ در خطبهٔ وداع را نقض کردند که حرمت خون و ناموس و اموال آن‌ها مانند حرمت آن روز در آن ماه در شهر خود (مکه مکرمه) حفظ نشد؛ و این چیزی است که ابوبکر و خالد بن ولید با مالک بن نویره و عشیرهٔ وی - که جماعتی مسلمان بودند و باید حرمت خون و مال و ناموس آن‌ها حفظ می‌شد - انجام دادند. چرا سقیفه بنی‌ساعده، سقیفه انقلاب بود؟ زیرا به‌سادگی و به‌وضوح، حکم و حکومت را به جایگاه سلطه و تسلط بازگرداندند؛ بعد از اینکه پیامبر ﷺ مجاهدت و تلاش کرد آن را از آن جایگاه خارج کند تا نور الهی را در ساحت قدسی تجربه کنند. **ساحت دین الهی ساحت انسانیت انسانی است که خون و ناموس و اموال را حفظ کرده است.**

و این مسئله‌ای است که حتی غاصبان خلافت و بر منبر پیامبر نشستگان به آن اذعان می‌کنند.

یکی از آن‌ها می‌گفت: «اللهم لا تبقنی لمعضلة ليس لها ابن أبي طالب»

«خدایا مرا در مشکلی که برای گشودنش پسر ابی‌طالب نباشد قرار مده.» (تذکره سبط ۸۷، مناقب خوارزمی ۵۸، مقتل خوارزمی ۱ ر ۴۵)

و هنگامی که یک یهودی از او پرسیده بود و وی را به خانهٔ امام ﷺ برد گفت: «حکمت در خانه‌اش به سراغش می‌آید.» بله متأسفانه کسانی که در زمان امام ﷺ بودند تماماً موقعیت امام را درک می‌کردند؛ ولی همان‌گونه که قرآن فرمود اتفاق افتاد: ﴿... أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَكُنْ بِمُضِرٍّ لَّهُ شَبِيحًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (...آیا اگر پیامبر بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود بازمی‌گردید؟ هرکس بازگردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رسانید. خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد). (آل عمران، ۱۴۴)

و شاکرین همین اقلیتی بودند که بر انقلاب و سیر قهقرایی مردم صبر پیشه کردند و باقی مردم به شیوهٔ سابق خود برگشتند و اعتقاد پیدا کردند که امر دین تنها و تنها منازعه بر سر سلطه و جنگ بر سر حکومت بر مردم و تسلط بر آن‌هاست تا سروران آن‌ها شوند، نه بیشتر نه کمتر!

شش ماه بعد از انقلاب سقیفه، امام علی ﷺ و حضرت فاطمه زهرا ﷺ در خانه‌های انصار را

پذیرفت. هرچند خلاف میل باطنی وی بود. ولی شکست خورده بود. (عدم رسیدن به سلطه)

گروه سوم که در اقلیت هستند می‌گویند پیامبر ﷺ به علی ﷺ وصیت کرده و این اتفاقات را به ایشان خبر داده است و به همین دلیل، امام ﷺ دست به شمشیر نبردند و صبر پیشه کردند. این گروه می‌دانند که نه خداوند و نه پیامبر ﷺ و نه خود امام ﷺ خواستار این نیستند که وی طرف منازعه بر سر حکومت باشد، و این امر از موضع‌گیری صریح ایشان در خصوص بیعت ابوسفیان کاملاً واضح است.

طبری در تاریخش نقل می‌کند: «از هشام نقل است که می‌گوید عوانه نقل می‌کند که: مردم برای بیعت با ابوبکر گرد آمدند. ابوسفیان گفت: من آشوبی می‌بینم که آن را فقط خون آرام می‌کند ای فرزندان عبد مناف! ابوبکر در کدام یک از کارهای شما جایگاهی داشته است؟ ای دو ذلیل! ای علی و ای عباس؟ سپس به علی گفت: ای علی دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنم؛ علی قبول نکرد. علی او را منع کرد و گفت: تو از این کارها جز فتنه چیز دیگری نمی‌خواهی و مدتی طولانی است که با اسلام به بدی رفتار کرده‌ای! و ما احتیاجی به خیرخواهی تو نداریم.» (الطبری، **أبي جعفر محمد بن جرير (متوفى ۳۱۰)، تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۲۳۷، ناشر: دار الكتب العلمية/ بيروت**)

این اقلیت می‌دانست که امام حاکم به دستور خداوند است؛ حال به قدرت برسد یا نرسد؛

سید احمد الحسن:

امت‌ها به مقداری که خلیفهٔ خدا در زمینش را پذیرفته‌اند و به‌میزان گردن‌نهادن به دستورات و فرامینش، بر یکدیگر اظهار فضل و برتری می‌کنند و به این ترتیب امتی که امام مهدی ﷺ را می‌پذیرند بهترین امتی هستند که مردم تا به حال دیده‌اند.

(حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم)

احکام تطبیقی

قسمت سوم

نویسنده: علی تهرانی

نماز و روزه در قطب

در قسمت قبلی، درباره این مسئله سخن گفتیم که یکی از موضوعات بسیار مهم در دین الهی، نماز و روزه است. لذا در روایات محمد و آل محمد علیهم السلام این مسئله به خوبی بیان شده است. موضوعی که توجه را به خود جلب می کند، زمانی است که این دو عبادت در قطب مطرح شود و اینکه در آنجا چگونه این دو عبادت به جا آورده شود. بیان کردیم که در این باره، نظراتی مطرح شده است که قول دادیم در آغاز، نظر علمای اهل سنت را مطرح کنیم. توجه شما را به این مسئله جلب می کنیم.

نظرات علمای اهل سنت به اختصار عبارت اند از:

۱. مناطق قطبی که شب یا روزشان دائمی است. نظرات مربوط به این منطقه:

نظر اول: از آنجا که وقت نماز وجود ندارد نماز بر مکلفین واجب نیست و طبیعتاً روزه نیز به همین صورت واجب نخواهد بود.

نظر دوم: نماز و روزه واجب است و مکلفین باید وقت نماز را معین و بر نمازهای پنج گانه توزیع کنند. تعیین و توزیع وقت نمازها با توجه به زمان های نزدیک ترین سرزمین به آنها که در آن سرزمین شب و روز وجود دارد صورت می پذیرد؛ و این ملاک آنها برای نماز و روزه خواهد بود.

در اینجا پرسشی مطرح می شود: **اگر روز طولانی باشد و مکلف از روزه اش آسیب ببیند، چه باید بکند؟** و پاسخ داده اند: می تواند افطار و در وقتی دیگر قضا کند؛ و من ندیدم که هیچ یک از آنها فتوا به وجوب نقل مکان کردن مکلف از این مناطق به مناطق دیگری داده باشند که در آنها شب و روز منظم باشد. به صورتی که برخی از مراجع شیعه مثل آقای سیستانی چنین فتوا داده اند. و آنها به دادن فدیة با ساقط شدن روزه در بعضی حالات بسنده نکرده اند، به صورتی که برخی از مراجع اخیر (شیعه) فتوا داده اند که در ادامه گفته خواهد شد.

نظر سوم: تفصیل دادن به اینکه از بین رفتن «شب یا روز» که در تمام سال فراگیر باشد یا این وضعیت در ایامی کمتر از یک سال برقرار باشد، هر کدام از دو حالت حکم خاصی دارد؛ همان طور که در رأی ابن عثیمین آمده است.

سید احمد الحسن:

خلفای الهی علت آفرینش، یعنی معرفت را محقق می کنند و به وسیله اینها خواست خدا در حکومت و ملکش اجرا می شود؛ زیرا آنها تنها راه رسیدن به این مقصد هستند؛ چون دیگران از شناخت اراده خدا عاجزند؛ پس چگونه آن اراده را در قلمروی ملک خدا اجرا کنند؟! (عقاید اسلام، حاکمیت در مقام قانون گذاری و اجرا مخصوص خداست.)

می کنیم؟!

و به همین صورت می توان احتمالات چهارم و پنجمی تصور کرد تا وقتی که قضیه طبق نظر آن ها. تنها مطرح کردن آرا و احتمالاتی باشد که منبع یا دلیلی که به آن استناد کرده اند، اهمیتی نداشته باشد و اگر مفتی در هر صورت مأجور (پاداش داده شده) باشد این کار راحتی خواهد بود؛ چرا که او مجتهد است و اگر درست بگوید و تیرش به هدف بخورد دو پاداش دارد و اگر شانس با او یار نباشد و از سر ناتوانی و مسائل شبیه به آن خطا کند یک پاداش خواهد گرفت.

نظر چهارم: این حکم علاوه بر خود آن پدیده به درجه مدارهای عرضی نیز مربوط است و حکم منطقه واقع در ۶۶ درجه شمالی و جنوبی به سمت دو قطب شمال و جنوب از مناطقی که بر مدارهایی با عرضی کمتر از آن واقع شده اند فرق می کند.

۲. مناطقی که شب و روز در آن ها بسیار کوتاه است:

در این حالت فتوا داده اند که مکلف درباره نماز طبق وقت های شناخته شده شرعی عمل کند و روزش را روزه بگیرد حتی اگر یک ساعت باشد؛ اما امساک روزه چه موقع شروع می شود؟ و در صورتی که نتوان فجر صادق را پیش از طلوع آفتاب تمییز داد، تشخیص وقت نماز صبح چگونه انجام می شود؟ در حقیقت آن ها این مطلب را واضح نکرده و متعرض امکان تمایز فجر صادق از غیر از آن برای مکلف نشده اند. در نظر آن ها فقط وجود داشتن طلوع و غروب برای خورشید مهم بوده است و این قطعاً باطل است و به زودی (در پاسخ سید احمد الحسن که در ادامه خواهد آمد) روشن خواهد شد که تشخیص فجر صادق از غیر صادق و بلندی روز یا شب تأثیر بسزایی در فهمیدن وقت شرعی نماز صبح و هر حکمی که در پی آن خواهد آمد دارد؛ مثلاً برای شروع زمان روزه است، همان طور که این امر بدیهی است. مناطقی که غایب شدن شفق در آن ها با تأخیر انجام می شود: با توجه به فتاوی پیشین دانستیم که از نظر علمای اهل سنت، وقت نماز عشا، رفتن سرخی شفق است.

توجه شود: تعیین اوقات نماز طبق نظر دوم با مقایسه با نزدیک ترین شهرهایی که در آن ها شب و روز ۲۴ ساعته هستند، صورت می گیرد (این نظری است که بسیاری از مراجع معاصر شیعه مثل آقای سیستانی به آن فتوا داده اند که در ادامه روشن خواهد شد).

در حالی که صاحب نظر سوم بر این عقیده است که پدیده از بین رفتن شب یا روز در برخی مناطق، یا در روزهایی صورت می گیرد که کمتر از یک سال هستند؛ که در این صورت وقت نماز در این شرایط با توجه به آخرین روز پیش از رخداد این پدیده صورت می گیرد و مکلف به همان وقت های آخرین روز (پیش از بروز این پدیده) عمل می کند؛ یا این پدیده تمام روزهای سال را در بر می گیرد که در این صورت تعیین وقت با توجه به دو احتمال انجام می شود: اول: راه میانه؛ یعنی هر کدام از شب و روز دوازده ساعت در نظر گرفته می شود.

دوم: مقایسه با نزدیک ترین شهرهایی که شب و روز دارند.

صاحب این نظر روشن نمی کند که طبق احتمال اول (راه میانه) حساب کردن دوازده ساعت مخصوص به شب و جدا شدن آن از دوازده ساعت مخصوص به روز چگونه انجام می شود. در حالی که طبق فرض این وضعیت، **تمامی ۲۴ ساعت یا پیوسته شب است یا پیوسته روز!** آیا این کار از طریق مقایسه با نزدیک ترین شهرها صورت می گیرد (به خصوص که ابن عثیمین بیان می کند که مقایسه با نزدیک ترین شهرها بهتر و نزدیک تر به واقع است) و اگر طول روز در نزدیک ترین شهرها به آن منطقه به طور مثال از سه یا چهار ساعت تجاوز نکند، وضعیت چگونه خواهد بود؟ یا در این وضعیت مقایسه صحیح نیست و برای حل مشکل بین ساعت های شب و روز به عنوان مثال به قرعه پناه برده می شود؟! یا این کار به روش سوم منتهی می شود؛ مثلاً پنگوئنی که در این مناطق قطبی زندگی می کند، آورده می شود و درجه حرارت بدن او را اندازه می گیریم و با شروع به کم شدن دمای بدن او دوازده ساعت شب را منظور

سید احمد الحسن:

اصل این است که مالک حقیقی زمین و اهل آن فقط خداست و هیچ کس در ملک خدا بدون اجازه او ولایت و حق تصرف ندارد؛ در حالی که اعتقاد به حاکمیت مردم چه در مقام تشریع و قانون گذاری و چه در اجرا و عمل، به معنای امکان تخلف از این قاعده کلی و عقلی استخلاف است. (عقاید اسلام، حاکمیت در مقام قانون گذاری و اجرا مخصوص خداست.)

حتی چه بسا بعضی از آن‌ها معتقد باشند که انتظار کشیدن برای از بین رفتن شفق تا وقت اضطراری نماز عشا (یعنی تا طلوع فجر) ادامه پیدا می‌کند؛ به این معنا که اگر شفق تا پیش از نیمه شب پنهان نشود حتی اگر رفتنش ساعتی پیش از فجر باشد، مکلف تا آن زمان در انتظار باقی می‌ماند و بعد از نماز عشا را پیش از رفتن شفق می‌خواند.

آنچه تقدیم شد بیانی مختصر از فتاوهایی بود که علمای اهل سنت در بیان احکام شرعی مختص مناطق نزدیک به قطب و نیز روزه بیان کرده‌اند.

چنین گفته نشود که مثال‌هایی که بیان کردی تنها به شیوخ سلفی جدید (یعنی وهابیون) برمی‌گردد؛ چرا که وضعیت علمای الازهر مصر هم تفاوت چندانی ندارد. بنده فتاوی آن‌ها را مطالعه کرده‌ام و مطلب جدیدی افزون بر آنچه تقدیم شد، نیافتم و مؤکداً فتاوی آن‌ها در ضمن آنچه بیان شد قرار می‌گیرد و هرکسی می‌تواند، با مراجعه به فتاوی ایشان از آن‌ها مطلع شود.

واضح گشت که هر آنچه مطرح شد از آرا و نظرات و یاوه‌گویی‌ها و ظنیات و گمان و حتی توهماتی که در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، فراتر نمی‌رود و این نتیجه طبیعی است؛ نتیجه‌ای که هرکس از صراط حق و سرچشمه گوارایی که پروردگار بندگان، آموزه‌هایش را مشخص و خلقش را امر فرموده تا بر آن روش باشند دور شود، به همان خواهد رسید.

(برگرفته از مطالب و نگاشته‌های دکتر علاء السالم در کتاب رساله‌های تطبیقی/ احکام نماز و روزه در قطب)

حال وضعیت مناطق قطبی یا نزدیک به آن که با سایر مناطق اختلاف دارند، چگونه خواهد بود؟ مثل وضعیت متصل شدن شفق (پس از غروب خورشید) به طلوع فجر (روز بعد) یا به تأخیر افتادن آن تا جایی که پیش از طلوع فجر وقت کافی برای ادای نماز عشا باقی نماند یا به تأخیر افتادن طولانی از بین رفتن شفق و منتظر ماندن برای از بین رفتن شفق باعث سختی و مشقت گردد. در چنین وضعیت‌هایی مکلف چه باید کند؟ آن‌ها چنین فتوا داده‌اند که در چنین وضعیتی سه نظر وجود دارد:

اول: اجازه داشتن جمع بین نماز مغرب و عشا؛ اما به شرط آنکه این جمع بستن یک رویه همیشه نباشد و قطعاً یکی از دلایل وجود چنین شرطی شبیه نشدن به شیعیان است؛ چرا که جمع بین نماز مغرب و عشا از نظر شیعیان اعتبار شرعی دارد.

دوم: محاسبه وقتی برای نماز عشا که با مقایسه با نزدیک‌ترین مناطقی صورت می‌گیرد که در آن‌ها پس از غروب، شفق پنهان می‌شود. حتی برخی از آن‌ها این مقایسه را به طور مشخص به شهر مکه مکرمه و نه هیچ منطقه دیگری- محدود کرده‌اند.

سوم: التزام داشتن به اوقات شرعی برای نماز عشا که طبق نظر آن‌ها- غایب شدن سرخی شفق است تا هنگامی که وقت برای ادای نماز عشا وجود داشته باشد؛ به این معنا که تا وقتی که شفق از بین خواهد رفت- حتی اگر با تأخیر باشد- مکلف تا وقت پنهان شدن آن انتظار می‌کشد، سپس عشا را می‌خواند. اگر فرض گرفته شود که نیمه شب ساعت دوازده شب و پنهان شدن شفق یک ربع به دوازده باشد، مکلف در ربع ساعت آخر نماز می‌خواند و به جا آوردن نماز عشا پیش از آن امکان‌پذیر نخواهد بود.

سید احمد الحسن:

اصل در ولایت بر مردم، این است که مخصوص خداست و استخلاف (جانشینی) فرع بر این اصل است؛ لذا خلیفه خدا ولایتش فرع بر ولایت خداست و کسی حق ندارد ولایت خدا را به کس دیگری منتقل کند مگر با دلیل شرعی قطعی.

(عقاید اسلام، حاکمیت در مقام قانون‌گذاری و اجرا مخصوص خداست.)

مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام فرستاده امام مهدی
و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود، سال هاست که
منتظر شماست.

ای یهودیان! فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

اهل سنت عزیز! آن مهدی که در آخر الزمان متولد
می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین! منجی بشریت با
سندی از علم و شگفتی ها آمده است.